

قانون گذار علم اندیش

یادی از دکتر محمود رامیار، قرآن پژوه، مترجم مشهدی و رئیس دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی که در ۲۰ شهریور ۱۳۴۳ درگذشت



توسنده آزاد چشمه سگری

مشهد/تهران کلمات ، رگباری به سمت گوش هایش هجوم می بردند. قلم از شنیده ها جا می ماند. نمایندگان با نطق های پرشورو آتشین، هرگز مراعات تندنویسان مهجور گوشه صحن مجلس را نمی کنند. راهنما ایستاده بالای سرواویکی دونفر دیگرکه همگی قلم به دست مثل سربازهای

آماده باش ، منتظر فرمان شلیک اند. باید با سریع ترین شکل ممکن هر آنچه را که می شنوند، بنویسند. بعضی نمایندگان سروته حرف هایشان معلوم نیست. بعضی ناسزا می گویند. یکی گویش خاصی دارد. آن یکی ضرب المثل های پیچیده می گوید. دیگری آیه ای، حدیثی، روایتی می گوید که صحت و سقمش پیدا نیست. اما او فقط باید بنویسد. درست و سریع و دقیق. اما محمود، با آن وسواس ویژه به کلمات، آدم مناسبی برای تندنویسی نیست. هنوز دستگاه های ضبط صوت هم نیامده. بعد از چند هفته کار آزمایشی، بالاخره تسلیم می شود. نه! دقت و نظم و طمأنینه ای که توی ساختار مغزی اوست، با شغل تندنویسی در مجلس میانه ای ندارد. گفتند ییا قسمت پاکتویسی صورت مشروح مجلس هم دستخط خوبی داری هم به قواعد دستوری و ادبیات رسمی مسلطی. این یکی همانی بود که می خواست یک سال بعد با مدرک دیپلم، به استخدام رسمی اداره تندنویسی مجلس درمی آید. تهران دارد او را پایبند خودش می کند. کار و تحصیل هم زمان حساسی به خود مشغولش کرده و گامداری دل تنگی برای زادگاهش مشهد، او را از همه چیز دل سرد می کند. اما تا به خودش می آید می بیند غرق در درس و کتاب و دانشگاه شده است. نصف اوقاتش به کار می گذرد و نیم دیگرش در دانشسرای عالی تهران تا بالاخره آن دوره دوساله علوم تربیتی تمام می شود. باید برود خدمت. گریزی نیست. روزی که خدمت تمام می شود، پاییز هزار رنگی شهر را نارنجی پوش کرده. سال ۱۳۳۰ است. حالا می تواند با خیال راحت، پوتین های سربازی را آویز دیوار کند و پاشنه کنش های تحصیل را بالا بکشد. دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران انتظارش را می کشد. چهار پنج سال بعد مدرک لیسانسش را گرفته و بنا

دارد تا پایان مقطع دکترامیهمان دانشگاه تهران باشد. این تازه ابتدای سریالاهای پی در پی زندگی محمود رشتی زاده است که در ۳۵ سالگی ترجیح داد بعد از این صدایش کنند: محمود رامیار، دکتر محمود رامیار! اسکانلند کرده و حالا با پیشوند آقای دکتر، به یکی از نیروهای ارزنمندر حوزه آموزش و اداری تبدیل شده و با احترام به عضویت دادگاه تجدیدنظر اداری مجلس درآمده و هرسال دارد یک پله در حوزه کاری خود ارتقای می یابد. دوسال بعد دادستان دادگاه اداری مجلس می شود. بعد به معاونت قسمت قوانین و ریاست اداره بررسی و پیشنهاد تنقیح قوانین منصوب می شود. سال ۱۳۴۴ اعزام می شود اروپای غربی برای مطالعه روش های قانون گذاری و طرز تدوین مجموعه های قوانین و وضع سازمان های اداری پارلمانی اروپای غربی. شش ماهی هم که در پاریس ساکن می شود. ترجمه اولیه «در آستانه قرآن» رژی بلاشر را آغاز می کند. هر فرصتی را برای بیشتر آموختن غنیمت می داند. هر بار نگاهش می کنی یا مشغول مطالعه و

تألیف است یا درگیر روزمرگی های اداری و کار از راه نرسیده می شود رئیس اداره قوانین مجلس. یک سال بعد هم مردم تهران او را به عنوان نماینده مجلس مؤسسان سوم انتخاب می کنند. کار مجلس مؤسسان که تمام می شود، بار دیگر برمی گردد سراغ ریاست اداره قوانین مجلس. اما در همین

حین نامه ای

می رسد از وزیر

علوم و آموزش

به رئیس مجلس شورای ملی: «چون با تصویب قانون وزارت علوم و آموزش عالی، لزوم تهیه و تنظیم مقررات لاحق و بررسی و تنقیح موازین سابق آموزشی از هر جهت محسوس است و برای اینکه مقررات آموزشی سراسر کشور به طرزی شایسته مورد تجدید نظر قرارگیرد و طوری اصلاح شود که در آینده مشکلی پیش نیارد، ایجاب می نماید شخصی با کفایت این مهم را به عهده گیرد.» البته که شخصی با کفایت تر از دکتر محمود رامیار سراغ نداشتند برای این مأموریت ویژه. پس منتقل می شود به وزارت علوم و آموزش عالی برای بررسی مقررات سابق آموزشی و تنظیم مقررات جدید. کسی که راه و رسم قانون گذاری را می داند هم از بدنه آموزش عالی است. فرصت های مطالعاتی ارزنمندی را تجربه کرده و سواد این کار را دارد. به این ترتیب سروکار دکتر رامیار پیش از گذشته به دانشگاه و فضای آموزشی باز می شود.

مشهد/اسکانلند

شهریور ۱۳۴۷ است. در شش ماه گذشته علاوه بر سرپرستی دفتر تشکیلات و روش ها، عنوان مشاور وزیر و قائم مقام وزیر در دانشگاه مشهد را هم تجربه می کند. مسئولیت معاونت اداری مالی دانشگاه مشهد را عهده دار می شود و مدتی بعد به مشهد برمی گردد. این بار با ایده های نو و اشتیاقی دوچندان برای خدمت به شهری حرکت



روایت روز

پشت مقدسات سنگر نگیرید!



شاعر و نویسنده شمس غریبی

همه کارکنان بورس امکان اعطا دارد و هیچ اتفاق غیرقانونی ای نیفتاده است. مشکل همین است، آقاجان، مشکل همین است همه در برابر قانون برابرند ولی بعضی ها برترند. قانون قانون است ولی هم می تواند غلط باشد. می تواند مخرب باشد، از بورس و از بانک ها حرف نزنیم بهتر است، دختر جوانی از بستگان می شناسم که حدود ده سال است کارمند بانک شده است، ماشین خارجی سوار می شود و خانه دومش را هم پارسل قولنامه کرده. هم زمان و هم سن همان خانم، مردی را می شناسم که پرستار است و سال به سال خانه اش از محل کارش دورتر می شود. به حاشیه تهران رانده شد است. چرا چون از افزایش پول پیش

خبر اول را می خوانم، ۳۰ درصد در کشور مان آدم زیر خط فقر داریم، خبر دوم را می خوانم، خط فقر یک خانواده سه نفره در تهران ۲۰ میلیون تومان است، خبر سوم مثل آبشار موسوی و الیایلیست ملی پوش می خورد توی صورتم، بورس به اعضایش وام میلیاردری با سود ۴ درصد ۱۰ ساله داده است، خبر تکمیلی می رسد، مسئول با پیشانی پینه بسته می آید می گوید: این وام ها قانونی و در چهار چوب دستورالعمل های مصوب سازمان بوده است و این گونه نیست که اعطای این وام ها فقط برای اعضای هیئت مدیره باشد بلکه برای همه، منتظرم، ای کاش، بعد از این کلمه همه می گفت مردم ایران، می گفت همه معلم ها، همه پرستارها، همه سربازها، ولی فقط گفت

... به سیم و زر دین مفروش، از دیو عشوہ مخر نھان خود را بہتر از آشکار خود دار، بر زاہد جاہل اعتماد مکن. در سخن جواب اندیش باش، کسی را بہ افراط مگوی، بنده حرص مباح، خفته غفلت مشو، از آن سودی کہ آخرش زیان باشد گرداگرد او مگرد، نفس را از برای مال پایمال مکن. برای اندک چیزی خود را بی قدر مکن ...

{...} از دشمن خانگی بسیار بترس. امانت نگھدار تا توانگر شوی، نمام ' و دروغ گو را بہ خود راہ مده ...

{...} در مہمات ضعیف رأی و سست ہمت مباح، عہد را در حالت سخط ' و غضب نیکو نگھدار.

{...} عفو را از هیچ سزاوار دریغ مدار، راست گوی و عیب مجوی، راست بہ دروغ مانند مگوی. نخست اندیشہ کن آنگاہ بگوی، با هیچ بدی ہمدانستان مباح، {...} صحبت با خردمندان دار پای از گلیب، خود دراز مکن. بہ ظاہر هر کس فریفتہ مشو ...

اگر داری بفروش و اگر نداری خاموش، اگر داری بگوی و اگر نداری دروغ مگوی. چون پیش بزرگان بنشینے همه گوش باش و چون سخن گویند تو خاموش باش... نادان را زنده مدان، نفس خود را مراد مده کہ بسیار خواهد، خودشناسی را سرمایہ بزرگ دان و از دشمن دوست روی حذر کن ...

گزیدہ ای از موعظہ دوازدهم (در امر بہ اوصاف حمیدہ و منع از اوصاف ناپسندیدہ)، «مواعظ» اثر خواجہ عبدا... انصاری

(۱) بدگو، خرچین، سخن چین، بددھانی، فحش، ناسزا



عکس روز

آغاز فصل مشترک

روزهای پایانی تابستان امسال بازار و بساط خرید عروسی به راه است و زوج های جوان بسیاری این ایام که در آستانه ولادت پیامبر اکرم (ص) و امام صادق (ع) است در تکتاپوی سوروسات عروسی و آغاز فصل مشترک زندگی شان هستند.

عکس: محمدحسن صلواتی/شهرآرا



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی صاحب امتیاز: شهرداری مشهد- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر سردبیر: سید مسجاد طلوع هاشمی نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵ دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵ نمایر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴-۳۸۴-۳۸۴ روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲-۳۸۴ شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۷۸۹

SHAHRRANNEWS.IR

۳شنبه ۲۰ شهریور ۱۴۰۳ ۶ ربیع الاول ۱۴۴۴ شماره ۴۴۰۶

Mashhadchehreh.ir Photoshahr.ir



سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

ميثاقنامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد	۲۵٪	۱۲° ↑	۲۸°
صبح ۱۸	ظهر ۲۵	شب ۱۸	عصر ۲۴

- اذان ظهر ۱۱:۲۸:۲۰ نیمه شب شرعی ۲۲:۴۵:۱۷
- غروب آفتاب ۱۷:۴۶:۰۹ اذان صبح فردا ۰۳:۴۵:۰۳
- اذان مغرب ۱۸:۰۴:۳۱ طلوع آفتاب فردا ۰۵:۱۱:۱۸

کارتون شهر



سخنگوی فراجا:

در کشور سالانه ۴ هزار نفر به دلیل خودکشی، جان خود را از دست می دهند.



مجید ادیبی

استوری گرام

حکایت دیوانه متفاوت و دیوانه واقعا متفاوت

دیگر متوجه می شوم، «دیوانه گفت: «به نظرم تونیز مانندسایردکترهای حاضر در این تیمارستان نیستی. پس می گویم، «وی سپس افزود: پیدرم وکیل دعاوی بود و می خواست من وکیل دعاوی شوم. عمویم تاجر پسته بود و دوست داشت من تاجر پسته شوم. مادرم پزشک متخصص گوش و حلق و بینی بود و می خواست من پزشک متخصص گوش و حلق و بینی یا حتی عمومی شوم، معلمانم می خواستند از من یک مهندس مکانیک، یک تاریخ نگار، یک جغرافیا نگار، یک فیزیکی دان، یک شیمی دان و یک انتگرال دان سازند. هیچ کس مرا چون یک انسان ندید. پس به اینجا آمدم تا خودم باشم، «سپس آهی کشید و از پیرمرد سفیدپوش پرسید: «تو دکتی ؟ «مرد سفیدپوش از گوشه چشم نگاه می کرد به دیوانه ای که می خواست خودش باشد کرد و گفت: «نه، من پائولو کوئیلو، نویسنده پرفروش برزیلی هستم که در داستان های خود از عبارت های عرفانی و پندآموز استفاده می کنم. به اینجا آمده ام تا با امثال تو گفت و گو کنم و از سخنان شما برای داستان های خود الهام بگیرم. آیا راضی هستی جمله زیبا و حکمت آموز تو را در یکی از داستان هایم منتشر کنم؟ «وی سپس هرهر خندید و از خود صدای کامیون درآورد و دور شد. دیوانه ای که می خواست خودش باشد، به دور شدن او نگاه کرد و هیچ نگفت.



شاعر و نویسنده امیر نادر

در سال های نه چندان دور و نه چندان نزدیک، در یکی از نواحی سردسیر، تیمارستانی وجود داشت که محل نگهداری کیس های پیچیده روان شناختی و دیوانه های بخصوص بود. روزی از روزها پیرمردی سفیدپوش که کله ای کم مو و ریشی پرفسوری داشت شروع کرد به چرخیدن در حیاط تیمارستان و نگاه کردن به دیوانه هایی که در حیاط تیمارستان در حال چرخیدن بودند. یکی از دیوانگان با خود مشغول بازی فوتبال بود و به کمک داور خود آفساید او را اشتباه گرفته بود اعتراض می کرد. یکی دیگر از دیوانگان از درختی بالا رفته و بر روی شاخه ای از درخت نشست و بود و مسیر را به ناخدا نشان می داد. یکی دیگر از دیوانگان پای تخته رفته بود و تدابیر اقتصادی متناسب را برای مستمعین فرضی توضیح می داد. پیرمرد سفیدپوش که کله کم مو و ریش پرفسوری داشت به دیوانه ای رسید که کتاب فلسفی قطوری را در دست گرفته بود و مشغول مطالعه آن بود. پیرمرد سفیدپوش کنار دیوانه کتاب خوان نشست و پس از سلام و احوال پرسى گفت: «تو مانند سایر دیوانگان حاضر در این تیمارستان نیستی. به من بگو اینجا چه می کنی؟ «دیوانه گفت: «من نیز دیوانه ای هستم همچون سایر دیوانگان، به من انگ عاقل بودن نچسبان، «پیرمرد سفیدپوش گفت: «مرانیپچان، من تفاوت تو را با دیوانه های